جلسه 032

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

ماه جمادی‌الأولی و جمادی‌الثانیة اختصاص ویژه‌ای به صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله علیها دارد. به این مناسبت مناسب است که صلوات خاصّه‌ی آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم ‌کنیم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم‏ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَإِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقِرُّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

بحث در این اشکال بود که تمسک به عمومات و اطلاقات صحت معاملات و ایقاعات برای اثبات اعتراف شارع به شخص اعتباری، این تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل هست و این جایز نیست به اتفاق علماء. و حاصل کلام این بود که ما احتمال می‌دهیم که شارع مقدس در این موارد اصلاً قبول نداشته باشد که با واژه بیع، تجارت، عقد، رهان و و بقیه عناوینی که در عمومات و اطلاقات اخذ شده صادق است. به خاطر چی؟ به خاطر این‌که ممکن است با نظر عرف در بعض خصوصیات اختلاف داشته باشد. مثلاً می‌گوید بعتُ و إشتریتُ باید از انسان سر بزند. اگر از انسان سر نزد یا از انسان سر زد ولی برای انسان نبود. برای یک امر اعتباری بود. مثلاً برای بانک بود، برای شرکت بود، برای صندوقی بود و امثال ذلک، من اصلاً این را بیع نمی‌دانم. این بیع نیست پیش من، پس بنابراین شما بخواهی به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» و «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» (نساء/29) تمسک کنید تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود.

س: استاد؛ یعنی احتمال می‌دهیم یک شرط زائدی باشد که شامل این‌ها نمی‌شود....

ج: نه، نه، نه، نه، نه شرط بیرونی، اصلاً در صدق واژه یا ...

س: همان در صدق این که مقوّمات بیع عند الشارع یک انسان باشد ...شبهه مفهومیه می‌شود در این‌جا؟

ج: آره، فرق می‌کند. بله، در یک مواردی، احتمال می‌دهد مثلاً کلمه بیع در نزد او معنایش این است.

س: خب شبهه مفهومیه می‌شود دیگه.

ج: خیلی خب، باشه.

س: خب نه، ممکن است این‌جوری ...

ج: پس نمی‌توانیم.

س: بگوییم که نه، ما می‌دانیم که شارع ملکیت را أخذ کرده ولی مسبقاً چون ملکیت شخص اعتباری را اثبات نکردیم باز هم شبهه ؟؟4 ‌شبهه مصداقیه است.

ج: بله، دوتا بیان بود. یا این‌جور می‌گوییم. یا می‌گوییم که آقا، هم شارع و هم مردم قبول دارند که «لا بیع الا فی ملک» یعنی اصلاً بیع نیست. ماهیت بیع نیست مگر در آن‌جایی که ملکی در کار باشد یا در آن‌جایی که اختیار و سلطه‌ای در کار باشد. که این کسی که این‌کار را دارد انجام می‌دهد مسلط بر این‌کار باشد، صاحب‌ اختیار این کار باشد. ولو مالک آن‌کار به آن معنایی که ملک او باشد نباشد. مثل پدری که اموال فرزند صغیرش را می‌فروشد. این‌جا مالک به معنی دوم هست ولو مالک به معنای اول نیست. و یا وصی مثلاً، وصی مالک به معنای اول نیست ولی مالک به معنای دوم هست. یعنی اختیاردار این بیع و شراع هست. این هر دو قبول دارند این را. منتها در یک موردی ممکن است بین عرف و شارع در تطبیق این شرطی که هر دو قبول دارند اختلاف باشد. عرف می‌گوید کلب ملک است پس اگر او را فروختند بیع صادق است. اما شارع می‌گوید کلب ملک نیست. چون این شرط وجود ندارد پس می‌گوید بیع صادق نیست. این یک‌جور است که هر دو در یک شرطی، در یک خصوصیتی اتفاق دارند به‌حسب کبروی که این باید باشد تا صدق عنوان بکند. ولی توی صغری با هم اختلاف پیدا می‌کنند. یک‌جا هست که نه، اصلاً شارع ممکن است خلافاً للعرف، می‌گوید من قبول ندارم که بیع از هر کسی سر بزند بیع است. من می‌گویم باید از آدمی سر بزند که برای خودش هم دارد این‌کار رامی‌‌کند یا برای یک آدم دیگر دارد این‌کار را می‌کند. اما اگر آدمی برای یک چیز اعتباری آمد این‌کار را انجام داد قبول ندارم که اصلاً این نامش بیع باشد. این را قبول ندارند.

س: این احتمالِ الان برمی‌گردد به شبهه مفهومیه.

ج: برگردد. ولی همین که شبهه مفهومیه شد پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش می‌شود دیگه. مثلاً مولا گفته «اکرم العالم»، شما نمی‌دانید، می‌گویید من شک دارم که عالم در فرهنگ دینی یعنی کسی که علوم دینی بلد است یا کسی که علوم دینی هم بلد نیست ولی مثلاً موسیقی‌دان است، عالم صادق است. یا مثلاً ریاضی‌دان است، صادق است. خب الان شما می‌توانید به این... اگر شک کردید که عالم در فرهنگ دینی به چه معنا است؟ می‌توانید به «اکرم العالم» تمسک کنید بگویید یک عالم ریاضی، ریاضی‌دان که علوم اسلامی بلد نیست، علوم دینی بلد نیست بگویید وجوب اکرام می‌فهمم از او، آن‌جا هم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود. حالا این‌جا اشکال اصلی این است. محقق حائری دام ظله اشکال‌َ‌شان این است می‌گوید فلذا ما به این ادله نمی‌توانیم تمسک کنیم.

س: کدام مقدمه را از آن چهارتا مقدمه ...

ج: آن مقدمه أولی که گفت که این معنایش معنای عرفی است، فلان است، آن را دارد اشکال می‌کند. می‌گوید نه، به قرینه این‌که این کلام از یک مقنن خاصی دارد سر می‌زند یعنی من آن چیزی که قبول دارم خودم بیع است، خودم قبول دارم تجارت است و هکذا، من این‌ها را دارم می‌گویم احلَّلت، این‌ها را دارم می‌گویم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏»، این‌ها را دارم می‌گویم که استثناء می‌کنم از«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِل‏» (بقره/188) این‌ها را دارم استثناء می‌کنم. آن‌که خودم قبول دارم «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ»، نه هر چی که عرف می‌گوید. من به عرف چه‌کار دارم؟

س: این‌که دارد قرینه می‌گوید مخرّب اطلاق نیست که توی آن مقدمه دوم ...

ج: نه، دارد به این شکل بیان می‌کند. خودش دارد می‌گوید، خودش تصریح فرموده که این تخصص است نه تخصیص است نه تقیید است. خب این فرمایش ایشان.

جوابی که از این کلام داده می‌شود این است که شارع دارد به الفاظ رائج در زبان عربی صحبت می‌کند. حقیقت شرعیه‌ای هم وجود ندارد. مگر اگر هم باشد توی بعضی واژه‌ها مثل صلاة مثلاً یا صوم مثلاً، یا کلمه حج، اگر این‌ها را قبول کنیم حقیقت شرعیه دارد ولی در کلمات دیگر مثل بیع و تجارت و امثال ذلک و الفاظ دیگر؛ شارع بما أنّه عربٌ و عربیٌ این الفاظ را به همان معانی‌ای که در عرف عام عرب دارد استعمال می‌شود در یک معانی دارد استعمال می‌کند. مگر یک‌جایی اقامه قرینه کند که من این واژه را در آن معنا استعمال نمی‌کنم. پس چون خود شارع به عربی دارد صحبت می‌کند. حقیقت شرعی هم نیامده جعل کند این الفاظ را برای معانی دیگر بیاید جعل کند یا یک قیودی در مفهوم أخذ کند که بگوید اگر این قیدِ نبود اصلاً من این مفهوم را مفهوم این واژه نمی‌دانم. این کارها از شارع سر نزده، مگر اگر خیلی پای‌مان را بالا بگذاریم چندتا لفظ هست که شاید شارع این‌کار را کرده باشد. آن هم و الله العالم که آقایان قبول ندارند. پس حقیقت شرعیه نداریم. و ظاهر این است که شارع در مکالماتی که با مردم دارد به زبان عربی؛ همان قواعد است. از نظر اعراب و بناء و این‌ها همان قواعد را اعمال می‌کند. از نظر مفردات و واژگان هم همان معانی که عندالعرف و مخاطبین هست دارد استعمال می‌کند. وقتی این‌طور شد پس بنابراین وقتی می‌گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏»، قهراً معنایش همان است که در لغت و عرف عرب است. تجارت همان معنایی است که در لغت عرف عرب هست. و هکذا بقیه عناوین. خب حالا اگر یک‌جا آمد فرمود که بیع کلب باطل است، این‌جا این‌جور نیست که تخصصاً بگوییم بیع کلب را دارد خارج؟؟10 دارد تخصیص می‌زند. حتی اگر لسانش این باشد «لا بیع فی الکلب» این یک لسان ادبی است که به این شکل دارد می‌گوید. نمی‌خواهد بگوید که «لابیع الا فی کلب» یعنی من دارم می‌گویم آن معنایی که بیع در عرف دارد، در مورد کلب صادق نیست به‌حسب لغت، بلکه می‌خواهد بگوید حکمش را ندارد. منتها به این لسان می‌گوید. این یک لسان ادبی است که به این لسان گفته می‌شود. مثل این‌که کسی بگوید که از آن‌طرفش چه‌طور می‌گویند «ولد العالم عالم» نمی‌خواهد بگوید «ولد العالم عالم» من می‌خواهم بگوید ولد عالم، چون ولد عالم است واقعاً داخل مفهوم عالم است با این‌که هیچ علمی ندارد. داخل مفهوم عالم است. این را نمی‌خواهد بگوید که، یعنی می‌خواهد بگوید که همان احترامی که برای عالم مثلاً قائل هستید به فرزندش هم احترام بگذارید چون همان‌طور که روایت هم داریم «المرء يحفظ في وُلده»، خب این از این باب است. این درحقیقت احترام به او است. مثل این‌که ما احترام به سادات عظام می‌گذاریم علاوه بر این‌که خودشان محترم هستند اما یک وجه مهم آن چیه؟ احترام به رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم است، احترام به ائمه هدی علیهم‌السلام است که این‌ها مذکِّر آن‌ها هستند، این‌ها از نسل آن‌ها هستند. این احترام یعنی احترام، یک معنایش هم احترام به آن بزرگواران است، تجلیل از آن‌ها است. پس بنابراین این‌که می‌گوید که «ولد العالم عالم»، اگر گفت «الولد الفاسق من العالم لیس ولد»، یا خدای متعال فرمود «لیس من اهلک» این معنایش این نیست که من در لغت دارم تصرف می‌کنم که و ولد به کسی می‌دانم که علاوه بر این‌که از او تولد پیدا کرده، باید مثلاً تقوا هم داشته باشد، زهد هم ..، نه، نمی‌خواهد این را بگوید که، پس نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که ...

س: تخصص که گفت آن ...

ج: پس تخصص نیست. پس بنابراین تخصیص است. اگر آمد گفت تخصیص است. بنابراین اطلاقات شامل می‌شود. اگر شما دلیل بر تخصیص پیدا کردید خیلی خب؛ تخصیص بزنید. اگر دلیل بر تخصیص پیدا نکردید باید أخذ به چی بکنید؟ به آن عمومات و اطلاقات بکنید دیگه.

«الجواب: المفروض أنّ الالفاظ المأخوذة فی هذه الأدلة لا حقیقة شرعیة لها». مفروض ما، مستدلین به این آیات این است که حقیقت شرعیه نداریم. یعنی در اصول این مطلب روشن شده که شارع حقیقت شرعیه ندارد الفاظ را از معانی عرفیه و لغویه‌اش برده باشد، نقل داده باشد به یک معانی دیگری، به یک معانی جدیدی، این‌جور نیست. به‌خصوص این الفاظ «فالبیع والتجارة مثلاً» از باب مثال «مستعملان فی نفس المعنی العرفی بلا تقیید بأمر یضیق موضوع الحکم» بدون این‌که از نظر واژگانی و مفهومی تقیید کرده باشد این بیع را، این تجارت را و بقیه الفاظ را، به یک قیودی که در نتیجه موضوع حکمش به احلَّ یا «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» که استثنای از «لا تَأْكُلُوا» هست که یعنی کلوا، عوض شده باشد. این‌کار را نکرده که به‌حسب لغت؛ نه، «و علیه فکلّ مصداق ینطبق علیه هذا المفهوم العرفی یشمله الحکم» بنابراین هر مصداقی که منطبق بشود بر آن مصداق؛ این مفهموم عرفی بیع، تجارت، و بقیه عناوین، این مفهوم عرفی بر آن صادق می‌آید، حکم مذکوره در آن جُمَل هم بر او صادق است. احلَّ می‌گیرد. «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» که استثناء است. کلوا می‌گیرد. «رِهانٌ مَقْبُوضَة» (بقره/ 283) و «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/1) عقد او را می‌گیرد. «و عدم ارادة الشارع جریان الحکم فی بعض المصادیق» این‌جا «یعدّ تخصیصاً و تقییداً لدی العرف لکلامه» اراده نکردن شارع مقدس جریان حکم را در بعض مصادیق مثل این‌که در کلب مثلاً گفته استثناء زده، یا در بیع ربوی استثناء زده، گفته بیع ربوی باطل است. این معنایش این نیست که آن کلمه بیع آن‌جا بیع ربوی را شامل نمی‌شد تا بگویید تخصص است. این تخصیص است. یعنی با این‌که عبارت هم شامل می‌شد ولی بدانید توی مراد جدی من نیست که تخصیص معنایش همین است.

س: ببخشید؛ این اشکال بنده خدا مثل این‌که، حرف بنده خدا این نبودکه این موضوعاً خارج از دلیل معنا تغییر می‌کند. می‌گوید این لفظ بیع در این خطاب شریف آمده؛ چون شارع دارد می‌فرماید بیعی که نزد خودش مقبول است را دارد می‌گوید نه بیع عرفی را. حرف بنده خدا این بود. ما باید این را پاسخ بدهیم.

ج: داریم همین را پاسخ می‌دهیم. می‌گوییم چی آقا؟ می‌گوییم شارع حقیقت شرعیه ندارد.

س: شرعی ادعا نکرده.

ج: صبر کنید حالا، شارع حقیقت شرعیه که وضع نکرده، پس این الفاظی را که دارد استعمال می‌کند، این واژگان و این اعراب و بناء و همه‌اش براساس این معنایی است که پیش عرف است. خودش هم عرب است. کسی که پهلوی امام صادق علیه‌السلام می‌آمد سؤال می‌کرد، حرف می‌زد، به عنوان این‌که یک عرب است مثل بقیه عرب‌ها که با هم حرف می‌زنند دارند حرف می‌زنند. که این‌که نیست. پس بنابراین ظاهر این مطلب، کسی که می‌آید با امام صادق سؤال می‌کند، امام صادق هم نه قبلاً نه بعداً نه اباءش نه ابناءش، هیچ جا هم نفرمودند که ما در لغت‌ها دست‌کاری کردیم و این‌ها، وقتی با هم حرف می‌زنند خب این حرف‌ها را، این الفاظ را به چه معنایی حمل می‌کنند مردم؟

س: محاورات ...

ج: خب به همین چیزی که توی محاورات خودشان است دارند حمل می‌کنند. پس بنابراین وقتی که این‌طور گفت، اگر فرمود که مثلاً کر چند رطل است؟ می‌گویند آقا، شاید رطلی که ایشان دارد می‌گوید ...، خب رطل همان معنایی است عرف دارد. بپرس، از امام صادق بپرسند شما رطل را دست‌کاری توی آن کردید؟ یک معنای خاصی از آن مرادتان است؟ رطلی که من قبول دارم، رطلی که من قبول دارم یعنی چه؟ بله، چی‌چی را قبول دارد از همین حرف‌هایش می‌فهمیم که این حرف‌هایش را براساس محاورات عرفیه دارد می‌فرماید. جواب این است. پس بنابراین حقیقت شرعیه که نبود. اگر حقیقت شرعیه بود بله، اگر یک متکلمی آمد گفت که من آقا، کاری به عرف و این‌ها ندارم. من خودم برای الفاظ یک چیزهایی وضع کردم. ما مدرسه که می‌رفتیم ابتدائی و این‌ها، بچه‌ها با همدیگر گاهی می‌گفتیم چه زرگری، یعنی خودمان یک واژگان را برای یک واژگان جدیدی قرار می‌دادیم. می‌گفتیم اگر گفتیم حسن آقا آمد یعنی نیامد. اصلاً آمد، معنایش را ما کردیم نیامد. برای این‌که دیگری نفهمد. وقتی می‌گفتیم آمد دیگران نفهمند چه می‌خواهیم بگوییم. خب ما دست‌کاری کردیم این‌جا خودمان، اما شارع کجا گفته من دست‌کاری کردم؟ خب شارع بله، آن‌که خودش قبول دارد. از کجا می‌فهمیم قبول دارد؟ در طول استعمال کلماتش است. مرادات شارع را در طول حرف زدنش می‌فهمیم، حرف زدنش بر چه اساس است؟ بر اساسی که در عرف است نه این‌که آن قیدی برایش اضافه می‌کند.

خب می‌فرمایند که «لا تخصصاً و خروجاً موضوعیاً» که این مستشکل محترم فرمود، تخصیص است نه این‌که تخصص باشد که تخصص شدن در چه صورتی می‌شود؟ به این می‌شود که آن دستکاری شده باشد، آن مفهومِ عرفی دستکاری شده باشد تا صادق نباشد. خب «إذ وضع البیع مثلاً فی العرف» برای چی؟ «لتملیک العین أو مطلق المال بعوض» در عرف کلمه‌ی بیع وضع شده برای چی؟ برای تملیک عین بنابر مسلک عده‌ای که می‌گویند باید مبیع عین باشد. مرحوم امام هم در تحریرالوسیله علی الاحوط فرمودند باید عین باشد. یا نه، مسلکی کسانی که می‌گویند عین لازم نیست باشد مطلق المال است ولو عینیت نداشته باشد، خب فلذا حق را هم می‌‌گویند می‌شود فروخت ولو عین نیست.

خب «تملیک العین أو مطلق المال بعوضٍ ممّن له ذلک عندهم» این تملیکی که صادر می‌شود از کسی که برای اوست ذلک، این تملیک کردن عند العرف. بیع یعنی چی؟ یعنی تملیکی که صادر می‌شود از کسی که برای او این مطلب هست، مثلاً معنایش این است که «ممن له ذلک عندهم» البته این توی همین کلام هم یک تسامحی وجود دارد، حتی این‌‌جور هم نیست. فلذا در فضولی نمی‌گوییم بیع نیست با این‌که عندهم نیست. کسی است که بیاید این را انشاء کند، ما به این می‌گوییم بیع، ما به این می‌گوییم چی؟ باع، به این می‌گوییم بیّع، عرف عرب به این می‌گوید ولو لم یکن عندهم، حق ندارد ولی ‌آمد این کار را کرد، این اسم کارش بیع است. شارع هم توی این‌ها نیامده تصرف بکند، بله فرموده اگر فضولی بود یا «احل الله البیع» به آن انصراف دارد از این‌که از این آدم‌ها، شامل این‌جور آدم‌ها بشود. «لا عند الشارع» نمی‌خواهد بگوید کسی که له ذلک عند الشارع، عند العرف. «فلو لم یر الشارع الشخص الاعتباری صالحاً لرؤیةٍ تشریعیه مع أنّ العرف» این «تشریعیه» باید باشد «مع أنّ العرف یراه صالحا، فهذا لا یوجب خروجه الموضوعی عن قوله «احل الله البیع»» بنابراین اگر شارع مقدس شخص اعتباری را صالح نمی‌داند برای این‌که بایع باشد، چیزی را بفروشد یا چیزی را بخرد مثلاً، یا عقدی را انجام بدهد، اگر این را صالح نمی‌داند به‌خاطر یک دیدگاه تشریعی که خودش دارد مثل دیدگاه تشریعی‌ای که مستشکل معظم فرمود که دیدگاه تشریعیِ شارع این است که کلب مال نیست، ملک نیست. این‌جا هم «لرؤیة تشریعیه» می‌فرماید که من شخص اعتباری را صالح نمی‌دانم برای این‌که از او بیع سر بزند و چیزی که از او سر می‌زند من به آن بیع نمی‌گویم.

«فلو لم یر الشارع الشخص الاعتباری صالحاً لرویة تشریعیه» با این‌که عرف «یراه صالحاً» عرف می‌گوید نه می‌شود، بانک صالح است برای این کار، صندوق کذا صالح است برای این کار، شرکت صالح است برای این کار «فهذا لا یوجب خروجه الموضوعی» خروج آن شخص اعتباری، خروج موضوعی آن شخص اعتباری از فرمایش خدای متعال که فرموده «احل الله البیع» این خروج موضوعی نیست که بگوییم بیع اصلاً صادق نیست. نه «احل الله البیع» بنفسه صادق است بواسطه‌ی آن دلیلی که دارد می‌گوید من قبول ندارم، می‌دانیم تخصیص زده «احل الله البیع» را.

س: ؟؟؟ بیع را کلاً ...21:12

ج: بله؟

س: ؟؟؟ مستشکل بیع را تخصیصی می‌داند ؟؟؟

ج: یعنی واژه‌ی بیع را، نه.... واژه‌ی بیع را می‌گوید من واژه‌ی بیع را به کسی اطلاق می‌کنم، مستشکل می‌گوید، به کسی اطلاق می‌کنم که من او را صالح می‌دانم برای بیع کردن یا خریدن یا فروختن، اگر کسی صالح نبود من ولو بگوید بعت، اشتریت برای او اسم این کار را بیع نمی‌گذارم. این اختلاف هست. مثلاً آقای خوئی قدس‌سره ایشان یک قیودی را در بیع، البته ایشان نمی‌گوید در شرع می‌‌گوید در عرف این‌ جوری است، می‌گوید در بیع باید بایع نظرش به تحفظ بر مالیت مالش باشد و خریدار برای رفع احتیاجش باشد. فلذا شما که می‌روید نانوایی نان می‌خرید، نانوا می‌خواهد چکار کند؟ می‌خواهد مالیت مالش را تحفظ کند، شما که نان می‌خرید برای تغذیه است، می‌گوید این‌جا بیع است. اما اگر صرافی آمد مثلاً دلار را به ریال فروخت، هم شما می‌خواهید آن کسی که ریال می‌دهد می‌خواهد تحفظ بر مالیت مالش کند هم او، ایشان می‌گوید این بیع نیست. فلذا «البیعان بالخیار» خیار مجلس دیگر این‌جاها نیست. می‌گوید باید، خب یک قیودی را ایشان مدعی است که در عرف چنین قیودی وجود دارد، قهراً ایشان می‌گوید در شرع هم هست، چون شارع بیع را به همان معنایی که توی عرف است معنا دارد استعمال می‌کند. فتوا داده به این‌ها ایشان، توی منهاج الصالحین فتوا نگاه کنید این است ....

س: ...23

ج: نه نمی‌گوید حقیقت شرعی، این بله گاهی کسی ممکن است بگوید حقیقت شرعی.

حالا شارع بیاید یک قیودی بگوید من توی مفهوم می‌خواهم این را اضافه بکنم، این اشکال این است که.... نه شارع چنین کارهایی نکرده، توی مفهوم چیزی را اضافه نکرده و مرادات خودش را با همین عباراتی که لها معانٍ عرفیه هم از حیث مفرداتش هم از حیث جمله‌اش روی هم رفته مرادات نفس الامری و باطنی خودش را با همین عبارات عرفیه‌ای که مردم از آن می‌فهمند منتقل به عرف می‌کند، نه این‌که بیاید الفاظ را دستکاری بکند، جمل را دستکاری، ما احتمال می‌دهیم شاید توی عرف مردم عرب فاعل که مرفوع است خب شاید شارع نه منصوب بخواهد بکند، چنین احتمالی را می‌دهیم اصلاً؟ نمی‌دهیم چنین احتمالی را. خب در واژه‌هایش هم همین‌جور است، در مفرداتش هم همین‌جور است، احتمال نمی‌دهیم که این کار را کرده باشد.

خب می‌فرمایند که اگر شارع یک‌جا قبول نداشت «فلم یر الشارع الشخص الاعتباری صالحاً» این تخصص نیست «بل یعدّ تقییداً و تخصیصاً» اگر چه در لسان شارع در مقام اثبات و گفتگو و بیان نفی موضوع باشد «کأن یقول «لا بیع فی الکلب»» لا بیع فی الکلب نمی‌خواهد بگوید این بیع.... توی بحث به معنای لغوی این‌جا صادق نیست، لا بیع یعنی من به این لسان، می‌گوید بیع را این‌جا نمی‌دانم این تعبیری است به این‌که یعنی حکم آن را من این‌جا قبول ندارم «کما لا یخفی» اگر نخوانید کمالاً یخفی.

«الأمر الثانی، تقیّد العناوین المأخوذة فی هذه الأدلة بصدورها ممّن له أهلیة المعاملة» خب اشکال چی بود؟ اشکال این بود که تمسک به این ادله تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل است. برای تقریب این اشکال دو بیان وجود دارد، یک: بیانی که گذشت.

بیان دوم: بیان دوم این است که ما نمی‌گوییم شارع آمده توی مفهوم واژه دستکاری کرده که حرف اولی بود، این را نمی‌‌گوییم، ولی می‌گوییم این «احل الله البیع» و «تجارة عن تراض» و این‌ها یک قیدی به آن زده می‌شود بحسب ارتکازات عقلائیه، یک قیدی به آن زده می‌شود. پس موضوع می‌شود مجموع بیع با آن قیدش. هرجا شک کردیم که این چیزی که موضوع واقع شده حالا این‌جا صادق است یا نه؟ می‌شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه. مثلاً اگر که مولا فرمود، گفتیم آن روز مثال زدیم مثلاً‌ مولا فرمود که «اغسل اذا اصاب ثوبک الکلب فاغسله» خب کلب که معلوم است، اصاب هم که معلوم است، ثوب هم که معلوم است، گفتیم به لحاظ ارتکازات عقلائی این‌‌جا یک قیدی وجود دارد، «اذا صاب ثوبک الکلب رطباً» پس اصابه‌ی به رطب در حال رطبیت موضوع است و الا خشک با خشک که به قول ایشان لا یتچسب. خب پس بنابراین این قید را فهمیدیم حالا از این‌جا شک کردیم که لباس من مرطوب بود یا کلب مرطوب بود یا نه؟ بخواهیم بگوییم تمسک کنیم به «اذا اصاب ثوبک الکلب فاغسله» می‌شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی دلیل؛ به‌خاطر چی؟ به‌خاطر این‌که آن‌چه که در این عبارت موضوع قرار گرفته است به‌لحاظ ارتکازات عرفیه مقید است. حالا که مقید شد پس بنابراین، یعنی یک قید نانوشته دارد و تقید به او پیدا می‌کند بعد التقیّد قهراً تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود. حالا این‌جا «احل الله البیع» این‌قدر دامنه‌اش وسیع است هرچی دزدها و غاصب‌ها و این‌ها را هم می‌گیرد «احل الله البیع» این‌ها را باید ما به تخصیص خارج کنیم یا از اول که خدا فرموده «احل الله البیع» مقصود «احل الله البیع الصادر من الاهل» مقصود است، کسی که اهلیتش را دارد. غاصب و دزد و ظالم و این‌ها را اصلاً از اول نمی‌گیرد. پس «احل الله البیع»، «تجارة عن تراض» و فلان و فلان این‌ها همه چی هست؟ «أوفوا بالعقود» عقودی که صادره از اهل می‌شود، این احتیاج حتی ندارد به قید لفظیِ خارجی، از اول «ضیق فم الرکیه» یعنی از اول بیش از این مقدار برای این کلمات، برای این جمل ظهوری محقق نمی‌شود. پس «احل الله البیع» نتیجه‌اش چی می‌شود «احل الله البیع الصادر من الاهل» این‌جور می‌شود. حالا این مستشکل این را می‌گوید، می‌گوید ما اول کلام است، نمی‌دانیم بانک اهلیت دارد یا ندارد؟ صندوق تعاونی کذا اهلیت دارد یا ندارد؟ پس باز تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه شد.

الفرق بین این بیان دوم و بیان اول چی شد؟ آن بیان اول می‌رفت دستکاری می‌کرد توی واژه‌ی بیع، این بیان دوم توی واژه‌ی بیع دستکاری نمی‌کند می‌گوید بیع همان معنای عرفی و لغوی‌اش را دارد اما یک قید دارد «البیع الصادر من الاهل» می‌شود، با این قیدش الان دیگر شک داریم که این‌جا صادق است یا صادق نیست؟

س: این‌جا کدام مقدمه ؟؟؟29 اطلاق خراب می‌شود یا ...

ج: بله می‌گوید اطلاق دارد؟ می‌گوید نه آقا اطلاق ندارد. چرا؟ برای این‌که یک قید لبّی دارد یک مقید لبّی دارد اولاً، با آن مقید لبّی موضوع مضیق می‌شود، موضوع که مضیق شد الان شک می‌کنیم این‌جا صادق است یا صادق نیست؟

«الامر الثانی، تقید العناوین المأخوذة فی هذه الأدلة» تقید به چی دارند؟ «بصدورها ممن له أهلیّة المعاملة» به صادر شدن آن معامله، آن عناوین از کسی که برای او اهلیت معامله هست.

«توضیح ذلک: الف» این توضیح در سه مقدمه یا دو مقدمه توضیح داده می‌شود.

«الف. لا ریب فی ‌أنّ العناوین المأخوذة فی هذه الأدلة مقیدة لبّاً» نه لفظاً «و ولو بتناسب الحکم و الموضوع و الانصراف» ولو به قرینه‌ی تناسب حکم موضوع که بابا حلیت که نمی‌شود خدا برای همه‌ی بیع‌ها قرار بدهد ولو غاصب باشد ولو دزد باشد، این حلیتی که خدا جعل می‌کند که تناسب ندارد برای همه‌ی این‌ها، این می‌شود تناسب حکم. این تناسبش با این است که از آدم‌هایی که اهلیت این کار را دارند، درست است از آن‌‌ها. و هم‌چنین به انصرافی که باز انصراف استبعاد این است که بابا خدا بیاید بیع دزدها را هم قبول کند؟ این که نمی‌شود که، این وجه انصراف می‌شود یا تناسب حکم موضوع می‌شود.

خب این مقید است ولو لبّاً به چی؟ «بصدورها من الاهل و من هنا» چون مقید است «بصدورها من الاهل، یکون بیع السارق و الغاصب خارجاً عن هذه الأدلة بلا احتیاجٍ الی بیان مخصصٍ و مقیّد» اصلاً مقید و مخصص نمی‌خواهد، این قرینه‌ی لبیّه اصلاً خودبه‌خود از اول موضوع را مقیّد می‌کند «فإنّه بلحاظ هذا التقید یکون الخروج» یعنی خروج غاصب و دزد و این‌ها «موضوعیاً» اصلاً خروج موضوعی دارد، تخصصی دارد «و إن کان عنوان البیع بلا هذا التقیّد صادقاً علی بیعهم» یعنی صرف‌نظر از این تقیّدِ صادق است این هم بیع است، می‌گویند دزدِ‌ فروخت، غاصب فروخت یا خرید، اما با این قیدش که بیع صادر من الاهل باشد دیگر صادق نیست تخصصاً.

«ب. أن أهلیة الشخص الاعتباری و ممثّله هو اول الکلام» اهلیت خودش شخص اعتباری و نماینده‌اش، آن مدیرکل، آن نمی‌دانم کذا این اول کلام است که این‌ها اهلیت دارند یا ندارند؟ ما تازه می‌خواهیم ببینیم شرع این‌ها را قبول دارد یا ندارد؟ پس تمسک «فالتمسک بهذه الادلة لإثبات صحة معاملات الشخص الاعتباری» این «یعدّ» این تمسک «من التمسک بالدلیل فی الشبهة المصداقیه لفنس الدلیل» خود دلیلِ یک‌جوری شد که دیگر الان تمسک به این دلیل تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خودش می‌شود. این ان‌قلت دیگر توضیح می‌خواهد برای فردا ان‌شاءالله!

پایان